

مواد راهنمایی فرمایید

محمد حسین روحانی



درباره بنی اسرائیل، در قرآن گرامی داستانی هست بدین گونه: به روزگار موسی (علی نبینا وآله وعلیه السلام) کسی کشته شد و کشته او ناشناخته ماند. بنی اسرائیل خواهش به نزد موسی بردند که درباره شناسایی بزهکار، ایشان را رهنمود بکشد. موسی، به درگاه خدا نیایش کرد و خدا فرمان داد که فرزندان اسرائیل، گاو بکشند و دم آن بر کشته زنند که زنده شود و از جای برخیزد و گوید که چه کسی مرا کشته است و آن گاه سر بر بالین گذارد و دیگر بار، به خواب جاودانه فرورود. چنین کردند و چنان شد. همه این ها به این آشکاری در قرآن گرامی نیست و این ریزه کاری های داستان همه اش بازگشوده نشده است. این داستان، بخشی از گفتاری قرآنی با کلیمیان است که آیه های ۴۰ - ۱۲۰ را (دست کم) فرامی گیرد. استدلال هایی استوار با ایشان است که به پیامبر گرامی اسلام گرایند که فرمائش را از تورات یافته اند و نشانه هایش را یکایک می دانند. داستان در سوره دوم (بقره) است. داستان آن کشته، آیه های ۶۷ - ۷۳ سوره بقره را فرامی گیرد. در این میان، به پرسش های فراوان کلیمیان درباره ویژگی های «گاو» با گسترش گفتار، پرداخته شده است که هربار موسی یک ویژگی می گفت، باز آن ها ویژگی های بیش تر می خواستند که برای شان آشکارتر گردد. برخی از این ها، راست، به قرآن اندر است و برخی

افزوده های تفسیر گویندگان. از این جا این گزاره «ایرادهای بنی اسرائیلی» در میان مسلمانان گسترش یافته است که اکنون هم در ایران، گستردگی فراوان در میان توده های مردمان می دارد. اینک آیه ای را درباره رنگ آن گاو می آورم و همی خواهم که نویسندگان و خوانندگان دانشمند گرامی نامه بینات، مرا در فراگیری معنای این آیت رهنمون باشند: قالوا ادع لنا ربك يبين لنا ما لونها. قال: إنه يقول إنها بقرة صفراء فاقع لونها تسر الناظرين (بقره/ ۶۹/ ۲).

من درباره معنای این آیه پنداری می دارم که هیچ خواسته تحمیل آن بر دیگران را ندارم و نمی خواهم بگویم که بدان یقین و اعتماد می دارم. بر این پایه، آیه را این گونه باز می نگارم و می خوانم و معنای انگاشته خود را می آورم. آنها بقرة صفراء. (فاقع لونها). تسر الناظرين: همانا آن، گاوی است زرد. (رنگ آن روشن و درخشان و دلپذیر است). آن گاو، نگرندگان را شاد می گرداند.

در کتاب خانه من ۵۰ ترجمه از پیرامون ۱۰۰ سال اخیر به پارسی است که همگی (بی استثنا) چنین آورده اند: گاوی است زرد با رنگ روشن که «رنگ آن» بینندگان را شاد می سازد. برای اثبات مدعای خود، ترکیب نحوی آن را از تفسیر «مجمع البیان» که به همه ریزه کاری های واژگانی و صرفی و نحوی آن می پردازد، می آورم. تفصیل و گستردگی بیش تر، در کتابی ۳۰ جلدی با ویژگی های زیرین است: إعراب القرآن و صرفه، نوشته محمود صافی، ویراسته لیانه حمصی، بنگاه رشید، دمشق- بیروت، ۱۴۰۹ق/ ۱۹۸۸م.

محمود صافی (و مرحوم طبرسی) می گوید (از جایی که خواسته من است): إنَّ حرف شبیه به فعل. ها: ضمیر مفرد مؤنث، اسم برای إنَّ. بقرة: خبر آن. صفراء صفت برای بقرة که در ۴ چیز از ۱۰ چیز با موصوف برابر می دارد: مفرد + مفرد. مؤنث + مؤنث. نکره + نکره. مرفوع + مرفوع. فاقع: صیغه مفرد مذکر از اسم فاعل از ریشه ف ق ع. خبر مقدم. لون: اسم، مضاف، ها: ضمیر مفرد مؤنث (معرفه) مضاف الیه برای لون. لون، از آن کسب تعریف کرده است و از این رو، معرفه است و می تواند «مبتدا» باشد. لونها: مضاف و مضاف الیه: مبتدای مؤخر. جمله فاقع لونها: جمله ای اعتراضیه است. محلی از اعراب ندارد. تسر: صیغه مفرد مؤنث غایب از فعل مضارع. ثلاثی مجرد. مضاعف. از ریشه «س ر ر». فعل و فاعل است و فاعل آن ضمیر «هی» است که در آن پنهان است به استتار و جویی. بر می گردد به «بقرة». چون فاعل (بقرة) پیش از فعل آمده است و از دیگر سوی، مؤنث حقیقی است، فعل باید «مؤنث» باشد.

از همه مهم تر: جنبه معنایی آن است زیرا نه رنگ آن گاو بلکه رنگ و اندام و «ساق و سنب» و همه بافت آن بینندگان را شاد می سازد.

از میان تفسیردانان و گزارندگان (مترجمان) پارسی، دو تن آشکارا این معنا را برگزیده اند و ویراستاران دانشمند آثار ایشان، شادروان علی اصغر حکمت و جناب دکتر جعفر یاحقی و جناب دکتر محمد مهدی ناصح، با نقطه گذاری درست، گردانیده ایشان را استوار و آشکار کرده اند: ابوالفضل رشیدالدین میبیدی و ابوالفتح حسین بن علی نیشابوری. هر دو، از نگاه آگاهی و دانایی بر پارسی و تازی، بر بلندای آسمان اند. میبیدی، جمله به جمله می آورد و به فارسی برمی گرداند: قال انه يقول انها بقرة صفراء: گفت: وی می گوید که آن، گاوی است زرد رنگ، فاقع لونها: روشن است رنگ آن. تسر الناظرین: نگرندگان را شاد می کند (کشف الاسرار، ۱/۲۲۱). رازی می گوید: آن، گاوی است زرد. خالص رنگش. حرم کند نگرندگان را (روض الجنان و روح الجنان، ۱/۲). در نقطه گذاری، کمال دقت را به کار برده اند. خوانندگان نیز به نقطه گذاری توجه دقیق فرمایند.

درباره جمله اعتراضیه «فاقع لونها» به سروده ابن مالک توجه داریم که اسم فاعل، برای خود «ساد مسد خیر» می گیرد: این «استدراك» را آوردم که جای خرده گیری نگذارم.

ابتداءً زيدٌ وعاذرٌ خبيرٌ
 واول مبتدأ والثاني
 ان قلت زيد عاذر من اعتر
 فاعل أغنى في: أسارذان

اما اگر بر پایه همه ترجمه های پارسی اخیر این آیه (در ایران و افغانستان و پاکستان و جز آن) چنین معنی کنیم که: «رنگ آن» بینندگان را شاد می کند، چه پیش می آید؟ به گمان من، چند اشکال: اشکال یکم: آن ترکیب درست که همه اعراب گذاران قرآن (و نه تنها طبرسی و محمود صافی) آورده اند، به یکباره در هم فرو می ریزد و سراسر معنای آیه را آشفته می سازد.

اشکال دوم: بر پایه این گردانیده، باید چنین بنگاریم و نقطه گذاری کنیم و بخوانیم: انها بقرة صفراء فاقع.

اشکال سوم: در این جا صفراء، صفت اول برای بقرة می شود و فاقع صفت دوم برای آن. اشکال چهارم: فاقع که دومین صفت برای بقرة است، در ۴ چیز از ۱۰ چیز با آن برابری ندارد که مهم ترینش «تأنيث» است، به ویژه که موصوف مؤنث حقیقی است و راهی برای توجیه آن ترکیب نیست. پس باید گفته می شد: بقرة صفراء فاقعة.

اشکال پنجم: ریشه «ف ق ع» را در همه واژه نامه های عربی (بی هیچ استثنا) چنین معنی کرده اند: فَقَعَ يَفْقَعُ فُقُوعاً لَوْنُهُ: رنگ آن روشن و خالص شد. این فعل جز در برابر «لون» و گونه های آن به کار نمی رود. ابن منظور می گوید: فَقَعَ يَفْقَعُ فُقُوعاً اذا خلصت صفرتة. وفي التنزيل: صفراء فاقع لونها. در حقیقت می توانیم بگوییم: أبيض أحمر أسود خضراء صفراء فاقع اللون. ولی هرگز نمی توانیم بگوییم: رجل فاقع، امرأة فاقعة، بقرة فاقعة، شجرة فاقعة، حجر أبيض فاقع.

اشکال ششم: دنباله آیه را باید چنین بخوانیم و بنویسیم و نقطه گذاری کنیم: لونها تسر الناظرين. اشکال هفتم: در این جا لونها مضاف و مضاف الیه، مبتدا انگاشته می شود و تسر: فعل و فاعل، خبر برای آن. و ضمیر؟ کدام ضمیر؟ هو؟ هی؟ به «لون» برمی گردد که باز چون فاعل پیش از فعل آمده است، شدنی نیست.

از این گونه اشکال ها را در اندیشه خام خود تا ۱۵ فراهم آورده بودم. ولی چه هوده؟ تراژدی است! و این تراژدی را شهدالله والرسول برای اندیشه خام خودم به کار می برم. چیزی که به آن یقین و اعتماد ندارم، چه گونه توانم بر دیگران عرضه کرد و بر ایشان خرده گرفت؟ من اگر نتوانم جمله ای درباره یک «گاو» را به درستی معنی کنم، چه گونه می توانم چندین هزار آیه با صدها هزار نکته صرفی و نحوی و لغوی و فقهی و فلسفی و کلامی و اجتماعی را دریابم و به خوانندگان خود انتقال دهم؟ نمی دانم چرا به یاد بیتی از «چکامه مونث» (قصیده زنبوریه) از مغنی اللبیب ابن هشام افتادم:

والغبن فی العلم أشجی محنة علمت
 وأكثر الناس شجواً عالم هضمما
 باز به یاد سروده ای افتادم که نیای من علی بن ابی طالب علیه السلام در «سخنرانی لَفَجَن» (خطبه شقشقیه) آن را وصف الحال خویش فرموده است:

شَتَان ما یومی علی کورها
 ویوم حیان آخی جابر

